

بازی‌ها و معناها

سه تقریر از شباهت خانوادگی در فلسفه ویتگنشتاین^۱

سروش دباغ

معنا بسان جوی است که واژه را احاطه کرده است

لودویگ ویتگنشتاین

۱- یکی از مسائل مهم و تأمل‌برانگیزی که در کاوش‌های فلسفی^۲ مورد بحث ویتگنشتاین واقع شده، شباهت خانوادگی است. این بحث که در حوزه فلسفه زبان طرح گردیده، به نحو آشکاری تلقی ارسطویی و افلاطونی رایج در باب نحوه دلالت واژگان بر مصادیق متعدد را مورد نقد قرار می‌دهد.^۳ به عنوان مثال، هنگامی که کاربر زبانی، واژه میز را به کار می‌برد و از آن معنایی را مراد می‌کند، مطابق با نگاه کلاسیک ذات‌گرایانه، وی به خصوصیت یا خصوصیتی که مابه‌الاشتراک تمامی میزهای مختلف است اشاره می‌کند. با در نظر گرفته شدن این مقومات و مؤلفه‌های تخلف‌ناپذیر است که مفاهیم محقق می‌گردد و سخنان کاربر زبان، افاده معنا می‌کند. بدین نحو معنای واژه میز پدید می‌آید. این سنخ از تعیین مراد کردن را تعریف کردن مبتنی بر جنس و فصل نامیده‌اند. مفهومی نظیر میز، مفهومی است کلی و با مؤلفه‌های مشخص و قطعی که می‌توان آنها را در تمامی مصادیق این مفهوم سراغ گرفت. این نکته، هم درباره مفاهیم طبیعی نظیر درخت، کوه، جنگل و آب و ... صادق است و هم در باب مفاهیمی که برساخته اجتماعی هستند نظیر حکومت، جنگ، دموکراسی و بانک. حال این که موطن این مفاهیم کلی، ذهن است یا عالم مُثُل، مدخلیتی در بحث کنونی ما ندارد. مهم نحوه دلالت این مفاهیم بر مصادیق متعدد و تکون معنای آنها هنگام به کار بسته شدن توسط کاربر زبان است. مطابق تلقی رایج، ویتگنشتاین با طرح مبحث شباهت خانوادگی، می‌کوشد بدون اتخاذ نگاهی ذات‌گرایانه، بدیلی برای این نحوه از تکون معنایی واژگان و دلالت آنها بر مدلول‌هایشان ارائه نماید. علی‌الظاهر، به جهت سلبی روشن است که او نقد موضع

ذات گرایانه را وجهه همت خویش قرار داده است.^۴ اما اینکه وی چه چیزی را به جای تلقی یاد شده می‌نشانند و آیا بحث او در باب شباهت خانوادگی، سمت و سوی ایجابی هم دارد، به نحو وسیعی در ادبیات مربوطه مورد بحث واقع شده است. در این نوشته می‌کوشم سه تقریر از شباهت خانوادگی را صورت‌بندی کرده، نتایج و لوازم فلسفی آن را مورد بحث قرار دهم.

۲- بحث شباهت خانوادگی در کاوش‌های فلسفی با ذکر مثالی توضیح داده شده است.^۵ مفهوم بازی و نحوه اطلاق و دلالت آن بر مصادیق متعدد و متنوع مورد عنایت ویتگنشتاین واقع شده است. او می‌کوشد با مدد گرفتن از شهودهای زبانی ما نشان دهد به‌رغم اینکه خصوصیت یا خصوصیات مشترکی میان بازی‌های مختلفی که می‌شناسیم یافت نمی‌شود، ما در محاورتمان این واژه را به کار می‌بندیم و از آن در سیاق‌های مختلف تعیین مراد می‌کنیم. به تعبیر دیگر، نبود مؤلفه یا مؤلفه‌هایی که مابه‌الاشتراک بازی‌های مختلف باشند، مانع از مفاهمه و افاده معنا هنگام به کار بسته شدن این مفهوم میان کاربران زبان نمی‌شود. در عین حال، کاربران زبان به هر پدیده‌ای بازی نمی‌گویند و در هنگام به کار بستن این واژه، خویشان را با قیود هنجاری‌ای^۶ مواجه می‌بینند که در برابر کاربر زبان مقاومت می‌کنند و از وی تبعیت می‌طلبند. ویتگنشتاین در توضیح این مطلب، بازی‌های مختلف را به اعضای یک خانواده تشبیه می‌کند که شباهت‌هایی با یکدیگر در رنگ مو، رنگ چشم، شکل ابرو، شکل پیشانی، نحوه سخن گفتن و... دارند؛ اما لزوماً هر یک از این خصوصیات میان تمامی اعضای خانواده (مادر، پدر، خواهرها و برادرها) به نحو یکسانی دیده نمی‌شود. ممکن است رنگ چشم یک برادر (a) شبیه رنگ چشم یک خواهر (b) باشد؛ اما رنگ موی a شبیه رنگ موی b نباشد، بلکه شبیه به رنگ موی خواهر دیگر (c) باشد. از سوی دیگر ممکن است مدل پیشانی c شبیه به b باشد؛ نه شبیه به a و نه شبیه به برادر دیگر (d). در عین حال شکل ابروی d شبیه به a باشد، نه شبیه به b و نه شبیه به c و... ما با دیدن این شباهت‌ها و عدم شباهت‌ها، می‌توانیم تشخیص دهیم که افراد مذکور روی هم رفته یک خانواده را تشکیل می‌دهند. خانواده‌ای که از سایر خانواده‌ها، به‌رغم وجود شبکه‌ای از همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها، قابل تشخیص و تمییز است.

۲-۱. مطابق با تلقی نخست از شباهت خانوادگی، ویتگنشتاین با آوردن مثال‌هایی نظیر نحوه به کار بسته شدن مفهوم بازی توسط کاربران زبان در سیاق‌های مختلف، می‌کوشد از پیچیدگی و احصا ناپذیر بودن فهرست اوصاف بازی‌ساز^۷ بازی‌های مختلف نظیر برد و باخت، تیم، توپ، تور، دروازه، راکت، کلاهخود، قاعده و ... پرده بردارد.^۸ به تعبیر دیگر، او با کاویدن قلعه هزار توی زبان و روشنی بخشیدن به نحوه کاربست این واژه در سیاق‌های مختلف، نشان می‌دهد که فهرستی قطعی و مشخص از اوصاف بازی‌ساز بازی‌های مختلف وجود ندارد؛ هرچند ما این واژه را در محاورات روزمره به کار می‌بندیم و از آن تعیین مراد می‌کنیم. این تلقی بیش از هر چیز بر عجز و ناتوانی ما بر برشمردن کامل اوصاف بازی‌ساز بازی‌های مختلف انگشت تأکید می‌نهد.^۹ مدلول سخن یاد شده این است که به هیچ نحوی نمی‌توان از مفاهیم کلی و تمامی خصوصیات آنها پرده برگرفت. همه آنچه که ما داریم، عبارت است از فهرستی طولانی و ناپیدا از مقومات و مؤلفه‌های متعدد یک مفهوم که به طور جامع و کامل هیچگاه توسط کاربر زبان صید نمی‌شوند و به دام نمی‌افتند. البته برخی از شارحین ویتگنشتاین بر این باورند که این برداشت از شباهت خانوادگی مبتنی بر شواهد متنی نمی‌باشد و نمی‌تواند موضع مختار ویتگنشتاین تلقی گردد.^{۱۰}

۲-۲. مطابق با قرائت دوم، وجه همت ویتگنشتاین در بحث از شباهت خانوادگی نه نشان دادن احصا ناپذیر بودن فهرست اوصاف بازی‌ساز بازی‌های مختلف (در مثال بازی) که برجسته ساختن نبود مؤلفه یا مؤلفه‌هایی است که مابه‌الاشتراک بازی‌های مختلفی است که ما می‌شناسیم. الگوی زبانی^{۱۱} ذیل را در نظر بگیرید:

اگر پدیده X حاوی $g_1, g_2, g_3, \dots, g_n$ باشد، آنگاه X یک بازی است.

اگر بتوان حتی یک مؤلفه مشترک ($n=1$) را میان بازی‌های مختلف سراغ گرفت و وفق آن، واژه بازی را تعریف کرد، به وجود مفاهیمی کلی نظیر مفهوم بازی اذعان کرده‌ایم. شباهت خانوادگی، وفق رأی قائلین به این قرائت، متکفل نشان دادن عدم وجود چنین مؤلفه یا مؤلفه‌هایی در میان واژگان و مفاهیمی است که کاربران زبان

آنها را در محاورات روزمره به کار می‌برند و از آنها تعیین مراد می‌کنند. حال، اگر نمی‌توان از وجود مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترکی میان مصادیق این مفاهیم سراغ گرفت، چگونه این واژگان متضمن معانی خویشند؟ پاسخ این است که صرف به کار بسته شدن واژگان در سیاق‌های متفاوت توسط کاربران زبان، موجد معنای آنها است. به عنوان مثال، واژه برگ را در نظر بگیرید. از آن جایی که به دست دادن فهرست کاملی از مقومات و مؤلفه‌های این مفهوم در تکون معنای آن از کاربر زبان دستگیری نمی‌کند، برای دریافت معنای مفهوم یاد شده و نحوه دلالت آن بر مصادیق، کاربر زبان صرفاً باید ببیند سایر کاربران زبان این واژه را در سیاق‌های مختلف چگونه به کار می‌برند. گویی او با به کار بستن این واژه در سیاق‌های مختلف به مشارکت در فعالیتی دعوت می‌شود که غایت قصوای آن کسب مهارت کافی برای به کار بستن واژه در سیاق‌های مختلف است. در این تلقی، معنا داری، در غیاب وجود الگوهای زبانی پیشاپیش موجود^{۱۲} که متضمن فهرستی جامع و کامل از مؤلفه‌های قوام‌بخش مفهوم می‌باشند، ارتباط وثیقی با کاربرد^{۱۳} و به کار بسته شدن واژه در سیاق‌های مختلف دارد. همه آن چیزی که در تکون معنای واژگان مدخلیت دارد، سایر کاربران زبانند و به کار بسته شدن واژه توسط جامعه زبانی در سیاق‌های مختلف. این قرائت، قرائت جمع‌گرایانه^{۱۴} از معناداری نیز نامیده می‌شود؛ چراکه معنای یک واژه قویاً بر به کار بسته شدن آن در میان افراد جامعه زبانی اتکا دارد. معیار و محکی بیرون از جامعه زبانی برای احراز چگونگی کاربست واژه در سیاق‌های مختلف وجود ندارد. همه چیز به جامعه زبانی بستگی دارد. هنگامی می‌توان گفت یک کاربر زبان، معنای واژه‌ای را می‌داند که آن را بسان سایر افراد جامعه زبانی، در سیاق‌های مختلف به کار برد. در عین حال، این قرائت از شباهت خانوادگی متضمن درکی توصیفی^{۱۵} از مفهوم کاربرد و تلقی‌ای غیرفعال^{۱۶} از کاربر زبان است. به تعبیر دیگر، برای فهمیدن معنایی که بر یک واژه مترتب می‌شود، کافیت کاربر زبان نگاه کند که آن واژه چگونه در سیاق‌های مختلف به کار بسته می‌شود. همین و بس. کاربر زبان مدخلیتی ویژه در تکون معنای واژه ندارد؛ بلکه صرفاً می‌کوشد مهارت‌های به کار بستن واژه در سیاق‌های مختلف را فراگیرد. از این‌روی، مفهوم «کاربرد» در معنای توصیفی کلمه در اینجا به کار رفته و کاربر زبان نقشی حداقلی در

این فرایند دلالت‌شناسانه ایفا می‌کند. به عنوان مثال، واژه خوب را در نظر بگیرید. به کاربردهای متفاوت این واژه در محاورات روزمره توجه کنید: هوای خوبی است؛ امروز غذای خوبی در میهمانی خوردیم؛ دیروز در گالری نقاشی‌های خوبی دیدیم؛ وفای به عهد کار خوبی است.... قاعدتاً معنایی که از واژه خوب در هر سیاق مراد می‌شود با سیاق‌های دیگر متفاوت است. قرائت توصیفی و جمع‌گرایانه از معنا به مثابه کاربرد اقتضاء می‌کند که کاربر زبان برای دریافت معنای واژه‌ای نظیر واژه خوب، صرفاً به دیده عنایت در به کار بسته شدن آن در سیاق‌های مختلف نظر کند و لاغیر^{۱۷}. از اینرو، می‌توان این قرائت را قرائتی غیرواقع‌گرایانه^{۱۸} تلقی کرد؛ چرا که تکون معانی واژگان نسبتی با آنچه بیرون از جامعه زبانی می‌گذرد ندارد. قیود هنجاری‌ای که بر به کار بستن واژگان در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود، حداقلی است و صرفاً برآمده از جامعه کاربران زبانی.

۲-۳. مطابق با قرائت سوم از شباهت خانوادگی، درست است که ویتگنشتاین با مدد گرفتن از شهودهای زبانی عرفی ما می‌کوشد تا نشان دهد مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترک بازی‌ساز (در مثال واژه بازی) میان بازی‌های مختلف وجود ندارد؛ اما این تمام قصه در باب تعامل کاربر زبان با واژگان و نحوه پدید آمدن دلالات آنها بر مدلول‌های خویش نیست. در این تلقی، تکون معانی واژگان و دلالت آنها بر مصادیق متعدد متوقف بر مشارکت فعالانه کاربر زبان است. تعاملی که کاربر زبان با کلمات داخل زبان انجام می‌دهد مدخلیتی تام در نحوه دلالت واژگان بر مصادیق خویش دارد. به تعبیر دیگر، برخلاف تلقی دوم، در اینجا کاربر زبان به نحو فعالانه‌ای در نحوه کاربرست واژگان در سیاق‌های متعدد، مساهمت و مشارکت دارد. نحوه تعامل او با واژه و به کار بستن آن در سیاق‌های مختلف، در تکون معنا، مدخلیت دارد؛ نه اینکه وی طابق النعل بالنعل، بسان سایر کاربران زبان، طوطی‌وار واژگان را در سیاق‌های مختلف به کار می‌بندد و از آنها تعیین مراد می‌کند. از اینرو، مفهوم «کاربرد» از منظر تجویزی، نه توصیفی، ارتباط وثیقی با تکون معنا پیدا می‌کند. تلقی تجویزی - هنجاری از مفهوم کاربرد متکفل نشان دادن قید و بندهایی است که کاربر زبان، هنگام به کار بردن واژه در سیاق‌های مختلف، خویش را با آنها مواجه می‌بیند. می‌کوشم نکته فوق را با ذکر مثالی روشن نمایم. فرض کنید بازی X واجد خصوصیات a, b

است؛ بازی y واجد خصوصیات b, c ؛ بازی Z واجد خصوصیات c, d ؛ بازی t واجد خصوصیات d, e و همانطور که دیدیم، وفق رأی ویتگشتاین، به لحاظ دلالت شناسانه ما با نبود یک الگوی زبانی که حاوی مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترک در میان بازی‌های مختلف باشد مواجهیم؛ الگویی که در پرتو آن بتوان t, Z, Y, X را شبیه به یکدیگر و در عداد مصادیق مفهوم بازی به حساب آورد. حال ممکن است این سؤال پیش آید که اگر مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترکی نظیر c, b, a و ... میان بازی‌های مختلفی نظیر Z, Y, X و ... پیوندی برقرار نمی‌نمایند، چرا پدیده‌ای نظیر p با خصوصیات g, h بازی نباشد؟ چرا پدیده‌ای نظیر g با مؤلفه‌های i, h بازی نباشد؟ چرا پدیده‌ای نظیر r با مؤلفه‌های j, i بازی نباشد؟ آیا حد یقینی بر فهرست مؤلفه‌های بازی‌ساز بازی‌های مختلف مترتب است؟ چرا t, Z, Y, X بازی محسوب می‌شوند ولی r, g, p به حساب نمی‌آیند؟ اگر در پاسخ گفته شود r, g, p هم می‌توانند در عداد مصایق مفهوم بازی قلمداد شوند، آنوقت سؤال این است که فرق فارق میان آنها و پدیده‌هایی که بازی محسوب نمی‌شوند را چگونه می‌توان از منظر دلالت شناسانه توضیح داد؟ وفق این رأی، به نظر می‌رسد می‌توان بر فهرست مؤلفه‌ها افزود و افزود و هر پدیده‌ای را مصداقی از مفهوم بازی تلقی کرد. به تعبیر دیگر، گویی کاربر زبان در اینجا فعال مایشاء است و خویش را با هیچ مانع و رادعی در کاربست واژه بازی در سیاق‌های مختلف روبرو نمی‌بیند. به نظر می‌رسد در غیاب وجود الگوهای زبانی ثابت و پیشاپیش موجود، کاربر زبان با هیچگونه قیود هنجاری در مقام کاربست واژگان مواجه نیست. مدلول این سخن این است که با اذعان به عدم وجود الگوهای زبانی پیشاپیش موجود، دیگر واژه‌ای با حدود و ثغور معنایی روشن بر جای نمی‌ماند، چراکه دایره اطلاق واژه بر پدیده‌های گوناگون حد و مرزی نمی‌شناسد. وفق این تلقی، معنایی که بر واژه‌ای مشخص بر اثر کاربست آن در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود، علی‌الاصول می‌تواند بر n پدیده اطلاق شود.^{۱۹} به عنوان مثال، می‌توان واژه شیر را هم بر شیر بیابان اطلاق کرد، هم بر شیر آب، هم بر شیر خوراکی، هم بر پنیر، هم بر در درخت؛ هم بر رودخانه ... در چنین شرایطی معناداری و به کلی داد و ستد معنایی مختل می‌شود، چرا که با به کار بستن واژه‌ای مشخص در سیاق‌های مختلف می‌توان n معنا را از آن مراد کرد.

به این معضل دلالت‌شناسانه چگونه می‌توان پاسخ گفت؟ مطابق قرائت سوّم، مفهوم «کاربرد» در معنای هنجاری کلمه متکفل رفع این مشکل است. ملاحظه کنید. درست است که ویتگنشتاین درباره نحوه دلالت واژگان بر مدلول‌هایشان قائل به وجود الگوهای زبانی پیشاپیش موجود نیست. اما لازمه این سخن این نیست که کاربر زبان در هنگام کاربست واژگان در سیاق‌های مختلف با هیچگونه مانع و رادع هنجاری مواجه نیست. تمام مطلب این است که درباره ملاک تفکیک و تمییز میان کاربست صحیح از کاربست سقیم واژگان^{۲۰} نمی‌توان صورتبندی‌ای نظری^{۲۱} به دست داد. قیود هنجاری‌ای که بر کاربست واژگان در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود از الگوی زبانی پیشاپیش موجودِ روشنی تبعیت نمی‌کند؛ بلکه این کاربر زبان است که با دیدن شباهت‌ها^{۲۲} و اشتغال به ورزیدن^{۲۳}، مدخلیتی تام در تکون معنای واژه با به کار بستن آن در سیاق‌های مختلف ایفا می‌کند. تلقی هنجاری از مفهوم کاربرد، متضمن همین معنا است. خود کاربر زبان با مشارکت فعالانه در ایجاد قیود هنجاری نقش مهمی ایفا می‌کند. در این صورت، ما همچنان با الگوهای زبانی حاوی قیود هنجاری روبرو هستیم؛ اما الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده^{۲۴} نه الگوهای زبانی پیشاپیش موجود.^{۲۵} به میزانی که کاربر زبان اشتغال به ورزیدن دارد و دیدن شباهت‌ها را در دستور کار خود قرار می‌دهد، قیود هنجاری کاربست واژه در سیاق‌های مختلف پدیدار می‌شود. بدین معنا، کاربر زبان در به کار بستن واژگان در سیاق‌های مختلف خود را به الگوهای زبانی بروز و ظهور کننده پاسخگو دانسته و خویشان را ملترم به تبعیت از آنها می‌داند.^{۲۶} مدلول این سخن این است که الگوی زبانی مورد نظر ما می‌تواند مشمول ضیق و سعه واقع شود و مؤلفه‌های دیگری هم بر آن افزوده شده یا از آن کاسته شوند؛ نه اینکه هیچ مانع و رادع هنجاری در برابر کاربر زبان هنگام کاربست واژه در سیاق‌های مختلف وجود نداشته باشد. دیدن شباهت‌ها و اشتغال به ورزیدن اقتضا می‌کند که ما در مقام عمل کاری انجام دهیم.^{۲۷}

لازم به ذکر است که وفق این تلقی، تفاوت میان کسی که می‌داند مفهوم بازی چیست و کسی که نمی‌داند، تنها در این است که شخص نخست با نمونه‌ها و مصادیق بیشتری از مفهوم بازی آشنا است؛ نه اینکه مسلح به تبیینی تئوریک از مقومات و مؤلفه‌های جامع و کامل مفهوم بازی است. همانطور که ما وقتی می‌خواهیم به پسر بچه‌ای

یاد بدهیم که بازی چیست، باید مصادیق مختلف بازی را به او نشان دهیم. در واقع چیزی بیش از او نمی‌دانیم؛ بلکه صرفاً بازی‌های بیشتری را دیده‌ایم. در اینجا، نشان دادن نمونه‌های متعدد و مختلف در غیاب صورت‌بندی نظری نقشی فروتر و کم‌اهمیت‌تر ایفا نمی‌کند؛ بلکه همه‌دارایی ما برای آشنایی با مفاهیم و نحوه دلالت آنها بر مصادیق خویش است. بدین معنا، دیدن شباهت‌ها و اشتغال به ورزیدن شأنی دلالت‌شناختی پیدا می‌کند. هم فوتبال بازی است؛ هم شطرنج؛ هم بوکس؛ هم کشتی؛ هم پسر بچه‌ای که توپی را به دیوار پرتاب می‌کند و پس می‌گیرد، هم اسبدوانی؛ هم بدمینتون؛ هم والیبال؛ هم هاکی روی یخ... کاربرد زبان باید با دیدن شباهت‌ها و عدم شباهت‌ها به نحو فعالانه مشارکت و مساهمتی در نحوه دلالت واژه بازی بر مصادیق متعدد ایفا کند.

اجازه دهید به مثال فوق بازگردیم و از این منظر آن‌را مورد بحث قرار دهیم. وفق فهم عرفی ما، Z, Y, X بازی هستند. درباره اینکه p و یا g و یا I نیز بازی هستند یا نه، پیشاپیش نمی‌توان حکمی صادر کرد. باید آن پدیده‌ها را با بازی‌های شناخته شده مقایسه کرد، شباهت‌ها و عدم شباهت‌ها را به دقت از نظر گذراند، شهودهای زبانی را به استخدام گرفت و پس از آن درباره اطلاق واژه بازی بر پدیده‌های p, g, I قضاوت کرد. البته همیشه مواردی بحث‌انگیز و مختلف فیه باقی می‌مانند که گریز و گزیری از آنها نیست. به تعبیر دیگر، قیود هنجاری‌ای که در قرائت سوّم از آن بحث می‌شود، کاملاً وابسته به سیاق^{۲۸} است. تکون معیار و محک هنجاری بستگی تام دارد به تعامل فعالانه کاربرد زبان با پدیده‌های مورد نظر. به میزانی که کاربرد زبان در گیر دیدن شباهت‌ها و عدم شباهت‌ها در موارد مختلف می‌شود، قیود هنجاری‌ای که از آن بحث می‌کنیم پدیدار می‌شوند. این مهم به مدد ورزیدن مکرر محقق می‌شود. وابسته به سیاق بودن از مقومات این تلقی هنجاری از مفهوم کاربرد است.^{۲۹}

فرض کنید چند نفری داخل اتاق نشسته‌اند و با یکدیگر سخن می‌گویند. از دور به نظر می‌رسد که ایشان در حال گفت و شنود هستند. آیا می‌توانیم واژه بازی را بر این پدیده اطلاق کنیم؟ بازی‌های شناخته شده را در نظر آوریم: فوتبال، بسکتبال، تنیس، اسنوکر، بوکس، شطرنج، کشتی و ... به نظر می‌رسد که این پدیده شبیه به فوتبال و شطرنج و اسنوکر نباشد. اما آیا می‌توان بازی‌ای را سراغ گرفت که در آن بازیگران با یکدیگر سخن می‌گویند؟

به نظر می‌رسد پاسخ مثبت است. دختر بچه‌هایی را در نظر بگیرید که با یکدیگر مشغول بازی هستند، به طوری که یک نفر نقش مادر را ایفا می‌کند و دیگران نقش فرزند را. مادر فرزندان را نصیحت می‌کند، بر آنها خشم می‌گیرد، به فرزندان خویش غذا می‌دهد، برای آنها قصه می‌گوید تا خوابشان ببرد و... پس می‌توان گونه‌ای از بازی را سراغ گرفت که در آن کنشگران با یکدیگر سخن می‌گویند؛ اما نه هر پدیده‌ای که کنشگران در آن با یکدیگر سخن می‌گویند، نوعی بازی است. معلمی را در نظر بگیرید که سر کلاس مشغول تدریس است. مؤلفه اصلی این فعالیت مشترک معلم و شاگردان، سخن گفتن است و واژگان را به استخدام گرفتن. معلم سعی می‌کند مطالبی نو عرضه کند و دانش‌آموزان با سؤال‌هایی که می‌کنند اشکالات خویش را رفع می‌کنند. اما اطلاق لفظ بازی بر این پدیده موجه نمی‌نماید. در واقع، شهودهای زبانی عرفی ما فتوا نمی‌دهند که این فعالیت، نوعی بازی کردن است.

به مثال بازگردیم. با نگاه دقیق‌تر، روشن می‌شود که افراد نشسته در اتاق در حال استعمال کلمات هستند به طوری که هر کس بتواند جمله‌ای طولانی و از پیش تعیین شده را عیناً تکرار کند، دست بالا را دارد و بر صدر می‌نشیند. در اینجا شهودهای زبانی ما فتوا می‌دهند که این پدیده نوعی بازی است و افراد مذکور مشغول بازی کردن هستند. غیر از این است؟ حال موقعیتی دیگر را در نظر بگیرید که افرادی چند داخل اتاقی نشسته‌اند و مشغول گفت‌وگو با یکدیگرند. مجدداً از دور به نظر می‌رسد که ایشان صرفاً در حال سخن گفتن با یکدیگرند. با نگاه دقیق‌تر و ملحوظ داشتن جزئیات، آشکار می‌شود که در این محفل محاکمه‌ای برپا است و شخصی به جرم ارتکاب قتل در حال محاکمه شدن است. قصه، قصه مرگ و زندگی است و محتمل است پس از این جلسه، متهم به مجازات اعدام محکوم شود. حال پرسیم آیا می‌توان پدیده دوم را نیز نوعی بازی قلمداد کرد؟ ظاهراً شهودهای زبانی ما، خلاف این حکم می‌کنند. اگر این گونه است، پرسیم چه چیز ما را بازمی‌دارد از اینکه پدیده نخست را، بر خلاف پدیده دوم، نوعی بازی قلمداد کرده و اطلاق واژه بازی بر آن را روا بداریم؟ پاسخ این است که کاربر زبان با دیدن شباهت‌ها در سیاق‌های مختلف به این مهم نائل می‌آید که واژه بازی را بر یکی اطلاق کند

و بر دیگری اطلاق نکند. هیچ طریق دیگری برای تکون قیود هنجاری مورد نظر وجود ندارد. اشتغال به ورزیدن و تمسک جستن به شباهت‌ها و عدم شباهت‌ها همه آن چیزی است که در این میان از ما دستگیری می‌کند. ملاحظه کنید. با اینکه فهرست خصوصیات بازی‌سازِ بازی‌های مختلف پیشاپیش مشخص نیست، اما همچنان کاربر زبان در اطلاق واژه بازی بر یکی از پدیده‌های مورد بحث درنگ می‌کند. قیود دلالت‌شناسانه اجازه هرگونه دخل و تصرفی در کاربرست این واژه در سیاق‌های مختلف را به او نمی‌دهند. مدلول سخن فوق این است که اذعان داشتن به وجود قیود دلالت‌شناسانه هنگام کاربرست یک واژه در سیاق‌های مختلف منافاتی با قطعی نبودن فهرست خصوصیات بازی‌ساز ندارند. می‌توان بر این باور بود که فهرستی جامع از خصوصیات بازی‌ساز بازی‌های مختلف در دست نیست و این باب همچنان مفتوح^{۳۰} است؛ و در عین حال از وجود قیود دلالت‌شناسانه‌ای سخن به میان آورد که هنگام کاربرست این واژه در سیاق‌های مختلف و اطلاقش بر پدیده‌های متنوع، کاربر زبان را مقید و محدود کرده و از وی تمکین و تبعیت می‌طلبند. در واقع، کاربر زبان با مشارکت و مساهمت فعالانه در دیدن شباهت‌ها و اشتغال به ورزیدن، خود مدخلیتی تام در پدیدار شدن این قیود دلالت‌شناسانه دارد. تمام نکته در اینجاست که در این تلقی از شباهت خانوادگی، نبود الگوی زبانی پیشاپیش موجود، نافی به دست دادن تقریری از متکون شدن چگونگی قیود هنجاری نمی‌شود. با اتخاذ تلقی هنجاری از مفهوم کاربرد که متضمن دیدن شباهت‌ها و اشتغال به ورزیدن است، می‌توان از الگوهای زبانی بروز و ظهورکننده و پاسخگویی کاربر زبان بدانها سراغ گرفت.^{۳۱}

پی‌نوشت‌ها:

۱- واژه «خانوادگی» در ترکیب «شبهات خانوادگی» معادل واژه 'family' به کار رفته است. مراد ویتگنشتاین از 'family resemblance' شباهت میان اعضاء یک خانواده است. در زبان فارسی، واژه خانوادگی در سیاق‌های مختلف متضمن معانی گوناگون است. به عنوان مثال، ترکیب «منزلت خانوادگی» یا «سنت خانوادگی» یا «لژ خانوادگی» را در نظر آوریم. در اینجا واژه خانوادگی بیش از اینکه اشاره به اعضاء میان خانواده داشته باشد، اشاره به امری دارد که مختص «خانواده» است و حاکی از خصوصیتی است متعلق به خانواده به مثابه یک کل. از سویی دیگر، ترکیب «اختلاف خانوادگی» را در نظر بگیرید. در اینجا به نظر می‌رسد واژه خانوادگی به اعضاء میان خانواده اشاره می‌نماید و از اختلافی خبر می‌دهد که در میان اعضاء یک خانواده رخ داده است. همچنین است ترکیب «شبهات خانوادگی» که به شباهت میان اعضاء یک خانواده اشاره می‌کند. پس می‌توان چنین گفت که معنایی که بر واژه «خانوادگی» مترتب می‌شود، ارتباط وثیقی با کاربرد آن داشته و وابسته به سیاق است. در برخی از سیاق‌ها، «خانوادگی» به معنای امری است که به کل خانواده اختصاص می‌یابد، بدون اشاره به مؤلفه‌ها و مقومات خانواده. در عین حال، در برخی از سیاق‌های دیگر، واژه «خانوادگی» به مقوله‌ای اشاره می‌کند که در میان اعضاء خانواده جاری و ساری است.

۲- «کاوش‌های فلسفی» را معادل Philosophical Investigations قرار داده‌ام. به نظر می‌رسد واژه کاوش، مراد ویتگنشتاین از واژه investigation را، با در نظر گرفتن نگاه وی به فلسفه و فلسفیدن در دوران دوم فلسفی بهتر منتقل می‌سازد تا واژه پژوهش. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به: سروش دباغ، ما هیچ، ما نگاه: تأملی در مسئله شر، نشریه مدرسه، شماره ۳، صفحه ۸۸ همچنین برای آشنایی بیشتر با نگاه ویتگنشتاین به فلسفه، نگاه کنید به: مالک حسینی، ویتگنشتاین و فلسفه، درد فلسفه، درس فلسفه: جشن‌نامه استاد دکتر کریم مجتهدی، به کوشش محمد رئیس زاده، بابک عباسی و محمد منصور هاشمی، تهران، کویر، ۱۳۸۴، صص ۳۱۳ - ۲۹۳.

۳- بحث کنونی صبغه دلالت‌شناسانه دارد بدین معنی که از ربط و نسبت میان واژه و معنایی که بر آن مترتب می‌شود سراغ می‌گیرد. آیا تکون معنای واژگان متوقف بر وجود فهرستی جامع از مؤلفه یا مؤلفه‌هایی است که در تمامی مصادیق مشترک است؟ تلقی ذات‌گرایانه ارسطویی معتقد است هر نوع از موجودات نظیر گوزن یا درخت مشتمل بر مجموعه مقوماتی است که به نحو عینی در میان تمامی مصادیق آن یافت می‌شوند. یک‌سری خصوصیات مشترکی وجود دارد که میان تمامی گوزن‌ها یا چوب‌ها مشترک است، به طوری که ذهن می‌تواند آنها را انتزاع کرده و از آنها مفهوم بسازد. حال، معنایی که بر استعمال مفهومی نظیر گوزن در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود، با مجموعه مؤلفه‌های سازنده مفهوم گوزن ارتباط وثیقی دارد. وفق این تلقی، با برشمردن تمامی مؤلفه‌های یک مفهوم، در واقع ما به صید ماهیت آن نائل آمده‌ایم. در عین حال، تکون معنایی مفاهیم که با به دست دادن تعریفی از آنها مشخص می‌شود صرفاً بر اثر اشاره به ماهیت آنها میسر می‌گردد. پس، ارتباط وثیقی میان ذات‌گرایی وجودشناختی و ذات‌گرایی دلالت‌شناختی وجود دارد. از احصا کردن و برشمردن ویژگی‌های عینی در عالم خارج و صید ماهیت و تکون مفهوم، منتقل می‌شویم به معنایی که بر استعمال مفهوم در سیاق‌های مختلف مترتب می‌شود. تخاطب و افاده معنا کردن از یک مفهوم با ماهیت و مجموعه اوصاف و ویژگی‌های سازنده آن ملازم است. برای بسط بیشتر تلقی ذات‌گرایانه، نگاه کنید به: اتین ژیلسون، هستی در اندیشه فیلسوفان، ترجمه سید حمید طالب‌زاده، تهران، حکمت، ۱۳۸۵، فصول ۲ و ۳. همچنین نگاه کنید به: مارتا نوسبام، ارسطو، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴، فصول ۵ و ۴. همچنین نگاه کنید به: دیوید هاملین، تاریخ معرفت‌شناسی، ترجمه شاپور اعتماد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۲۱ - ۱۶. همچنین نگاه کنید به: مصطفی ملکیان، مشتاقی و مهجوری، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، صص ۱۳۲ - ۱۳۰.

۴- برای نمونه‌ای از نقد موضع ذات‌گرایانه در باب معنا به عنوان یکی از مقومات دوران دوم فلسفی ویتگنشتاین، نگاه کنید به:

Fogelin, R. (1996), 'Wittgenstein's critique of philosophy', Sluga, H. & Stern, D. (eds.) *The Cambridge Companion to Wittgenstein* (Cambridge: Cambridge University Press), pp. 34-58.

۵- برای آشنایی بیشتر با بحث درباره «شبهات خانوادگی» و «بازی» در ویتگنشتاین متأخر، نگاه کنید به:

Wittgenstein, L. (1953) *Philosophical Investigations* (Oxford: Blackwell), PP. 31-36.

6- Normative constraints

7- Game – making features

۸- به نظر می‌رسد که بازی‌های مختلف اگر در مؤلفه‌هایی نظیر برد و باخت، توپ، دروازه و... با یکدیگر اشتراک نداشته باشند، همگی در داشتن قاعده با یکدیگر شریکند. نمی‌توان بازی را در نظر گرفت که قاعده نداشته باشد. حال پرسیم آیا واقعاً اینگونه است؟ پسر بچه‌ای را در نظر بگیرید که مشغول پرتاب کردن توپ به سمت دیوار و پس گرفتن آن است. تصور کنید این پسر بچه دو بار نخست توپی را که از دیوار

برمی‌گردد با دست می‌گیرد، بار سوم آن را با پا به سمت دیوار هدایت می‌کند، مرتبه بعدی آن را با سر به سمت دیوار هدایت می‌کند. پس از طی این مراتب، دفعه بعدی یک در میان کارهای فوق‌الذکر را انجام می‌دهد و ... می‌بینیم که هیچ قاعده مشخصی که پسر بچه از آن تبعیت کند، در این پدیده یافت نمی‌شود. اما همچنان کاری که او می‌کند و فعالیتی که بدان مشغول است را نوعی بازی قلمداد می‌کنیم.

۹- این قرائت از شباهت خانوادگی در منبع ذیل مورد بحث قرار گرفته است:

Jackson, Jackson, F. and Pettit, P. and Smith, M. (2000) 'Ethical Particularism and Patterns' in Hooker, B. and Little, M. (eds.) *Moral Particularism* (Oxford: Clarendon Press), pp. 79-99.

۱۰- برای شرح این مطلب، نگاه کنید به:

Luntley, M. (2002) 'Patterns, Particularism and Seeing the Similarity', *Philosophical Papers*, 31(3), pp. 271-291.

11- Linguistic Pattern

12- Pre – existing patterns

13- Usage

14- Communitarian

15- descriptive

16- Passive

۱۷- در ادبیات مربوطه، کریکی نخستین کسی بود که کوشید تا نشان دهد که ویتگنشتاین در کاوش‌های فلسفی، استدلالی شکاکانه

(skeptical argument) علیه معناداری اقامه کرده است. در ادامه وی کوشیده تا مطابق با فهم خویش از آموزه‌های ویتگنشتاین، راه حل

شکاکانه‌ای (skeptical solution) برای تکون معنا به دست دهد. وفق این راه حل شکاکانه، در باب معنی و نحوه تکون آن از صدق و

کذب واژگان نمی‌توان سخنی به میان آورد. معیار و محک هنجاری (normative standard) برای تفکیک و تمییز میان کاربست صحیح و

کاربست مستقیم واژگان وجود ندارد. در این میان به جای سخن گفتن از شرایط صدق، (truth - conditions) باید از شرایط بیان‌پذیری

(assertability conditions) سخن به میان آورد. جامعه زبانی و سایر کاربران زبانی، تنها معیار و محک چگونگی کاربست واژگان در

سیاق‌های متعددند. تلقی جمع‌گرایانه، تکون معانی مفاهیم را قویاً متکی به جامعه زبانی می‌داند و بس. تئوری پردازان درباره معناداری متوقف بر

وجود جامعه زبانی است. بیرون از جامعه زبانی سراغی از بحث‌های دلالت‌شناسانه نمی‌توان گرفت. برای تفصیل مطالب فوق و آشنایی بیشتر تلق

دوم از شباهت خانوادگی نگاه کنید به:

Kripke, S. (1982) *Wittgenstein on Rules and Private Language: An Elementary Exposition* (Oxford: Blackwell). See also: Trigg, R. (1990) 'Wittgenstein and Social Science' in Phillips Griffiths, A. (ed.)

Wittgenstein Centenary Essays (Cambridge: Cambridge University Press), pp. 209-222 & (1999) *Ideas Of Human Nature: An Historical Introduction* (Oxford: Blackwell), second edition, pp. 168-182.

See also: Williams, M. (1991) 'Blind Obedience: Rules, Community and the Individual' in Puhl, K. (ed.)

Meaning Scepticism (Berlin, New York: WDEG), pp. 93-125. See also: Bloor, D. (1997) *Wittgenstein, Rules and Institutions* (London: Routledge).

همچنین نگاه کنید به: علی‌پایا، "تحلیل برخی نتایج آموزه‌های ویتگنشتاین متأخر برای علوم اجتماعی"، فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها،

تهران، طرح نو، ۱۳۸۲، صص ۲۷۸ - ۲۴۱.

18- Anti - realistic

۱۹- مفهوم شباهت خانوادگی از این منظر در مقاله ذیل مورد بحث و نقد واقع شده است: محمد منصور هاشمی، "آیا «شباهت خانوادگی» کافی

است؟"، درد فلسفه، درس فلسفه: جشن‌نامه استاد دکتر کریم مجتهدی، به کوشش محمد رئیسه زاده، بابک عباسی و محمد منصور هاشمی،

تهران، کویر، ۱۳۸۴، صص ۶۰۸ - ۶۰۳.

20- Normative Standard of the rightness and wrongness of word use.

21- Theoretical articulation

22- Seeing the similarities

23- Being engaged in practice

24- Emerging patterns

۲۵- الگوهای زبانی پیشاپیش موجود، ثابت، متجسد و تغییرناپذیرند. تمامی مؤلفه‌های آنها از پیش مشخص است و رابطه دلالت‌شناسانه آنها با

پدیده‌ها روشن و خدشه‌ناپذیر. به عنوان مثال، این الگوی زبانی را در نظر بگیرید:

اگر پدیده X حاوی T_1, T_2, T_3 باشد، آنگاه X یک میز است.

فرض کنید جویی بودن T_1 ، مستطیل بودن T_2 ، چهارپایه بودن T_3 باشد. با احتساب این الگوی زبانی ثابت و پیشاپیش موجود، می توان به سهولت تشخیص داد که آیا لفظ میز بر پدیده X اطلاق می شود یا نه. از سوی دیگر، مؤلفه های یک الگوی زبانی بروز و ظهورکننده بسان امواج دریا هستند که بر اثر ورزیدن مدام و کاویدن قلعه هزارتوی زبان، سربرمی آورند. به تعبیر دیگر، تمامی مؤلفه ها و خصوصیات این الگوی زبانی، پیشاپیش موجود نیستند؛ بلکه بر اثر کاربرد و سیاق های مختلف، می توانند به الگوی زبانی بروز و ظهورکننده افزوده شوند یا از آن کاسته گردند. اما، مدلول سخن فوق این نیست که هیچ گونه قید و بند هنجاری و الگوی زبانی ای در اینجا وجود ندارد؛ بلکه سخن بر سر وجود الگوهای زبانی ای است از سنخی دیگر.

۲۶- برای شرح بیشتر این مطلب، نگاه کنید به: سروش دباغ و رضا مشمر، «مفهوم صدق نزد ویتگنشتاین»، پژوهش های فلسفی - کلاسی، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، سال هفتم، شماره سوم، بهار ۱۳۸۵، صص ۶۰ - ۲۵.

۲۷- به یاد داشته باشیم که پالایش زبان از کژتابی ها بر اثر کاربرد نابجای واژگان، از مقومات فلسفیدن نزد ویتگنشتاین هستند. قلعه هزارتوی زبان مملو از نارسایی ها و اغتشاشات است که با اتخاذ شیوه درمانگری (therapeutic) باید به کشف و دفع آنها همت گمارد.

28- Fully context – dependent

۲۹- برای آشنایی بیشتر با تلقی سوم از شباهت خانوادگی، نگاه کنید به:

Luntley, M. (2003) *Wittgenstein: Meaning and Judgment* (Oxford: Blackwell). See also Luntley, M. (2004) 'Growing Awareness', *Journal of Philosophy of Education*, 38(1), pp. 1-20.

لازم به ذکر است که در تلقی سوم، نقطه عزیمت، کاربرد زبان واقع در این عالم است، نه کاربرد زبان واقع در جامعه. درست است که جامعه می تواند نقشی در تکون قیود هنجاری کاربرد واژگان در سیاق های مختلف داشته باشد، اما قائلین به قرائت سوم از آنجا آغاز نمی کنند، بلکه از تعامل هنجاری کاربرد زبان با جهان پیرامون، بحث خود را شروع می کنند.

30- Open – ended

۳۱- همانطور که دیدیم، لب سخن ویتگنشتاین این است که می توان واژگان را در سیاق های مختلف به کار برد و از ایشان تعیین مراد کرد. اما، تکون معانی واژگان متوقف بر وجود مؤلفه یا مؤلفه های مشترک میان مصادیق متعدد آنها نیست. با مدنظر قرار دادن این آموزه دلالت شناسانه ویتگنشتاین، می کوشم در نوشتاری دیگر مفهوم روشنفکری را که از پرسامدترین واژگان در فضای فرهنگی - فکری جامعه ما طی یک صد سال اخیر بوده است و نحوه دلالت آن بر مصادیق متعدد را مورد بحث قرار دهم.

شایان ذکر است که برخی از محققین، با وام کردن مفهوم شباهت خانوادگی کوشیده اند تا پدیده های اجتماعی - فرهنگی - سیاسی را تبیین نمایند. به عنوان مثال، پدیده بنیادگرایی دینی را در نظر بگیرید. چگونه می توان درباره اصناف بنیادگرایی دینی که در عالم یهودیت، مسیحیت و اسلام رخ داده سخن گفت، اگر نتوان مؤلفه یا مؤلفه های مشترکی را میان آنها سراغ گرفت؟ به نظر می رسد حتی ذیل هر یک از ادیان یاد شده، ما با کثرتی غیر قابل تحویل به وحدت در این زمینه مواجهیم. نویسنده مقاله ذیل، برای توضیح پدیده بنیادگرایی دینی و انواع آن، از شباهت خانوادگی بهره برده است.

Marty, M. (1995) 'Comparing Fundamentalisms', *Contention*, 4(2), PP.19 – 39.